

باید خدا از هرچی برا ادم مهم تر باشه.....



محمد تقی صرفی پور



مقدمه

بعد از حمد و ثنای خداوند سبحان و صلوات و درود بر سید انبیاء محمد

مصطفی و آل طاهرینش

لیس کمثله شی...

چون خدا مثل و مانندی ندارد لذا در عالم هستی چیزی نیست که بتوان

ان را با خدا معامله کرد. نه پدر و مادر و فرزند. نه زنهای زیبا. نه

ثروتهای افسانه ای. نه حکومتهای مقتدر و نه قدرتهای بدنی بی نظیر و...

خداوند متعال از همه کریم تر است. از همه مهربان تر است. از همه

عالم تر است. از همه قدرتمند تر است. از همه زیباتر است. از همه باعفو

تر است. از همه عیب پوشاننده تر است. او بهترین طیب است. او

بهترین رفیق است. او بهترین یاور است. او بهترین حافظ است. او

بهترین تکیه گاه است. او از همه باوفا تر است. او عادل است. او اول است.

او آخر است. او ظاهر است. او باطن است و...

ولی متاسفانه بخاطر نشناختن خدا یا پیروی از هوا نفس اکثر افراد به راحتی بخاطر خانواده و مال و ثروت و رسیدن به حکومت و....خدا را کنار می گذارند .

در سوره توبه هم آمده است:

قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ
اَقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنْ
اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ ۗ وَاللَّهُ لَا
يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ^۱

بگو: «اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و طایفه شما، و اموالی که به دست آورده‌اید، و تجارتی که از کساد شدنش می‌ترسید، و خانه‌هایی که به آن علاقه دارید، در نظرتان از خداوند و پیامبرش و جهاد در راهش محبوبتر است، در انتظار باشید که خداوند عذابش را بر شما نازل کند؛ و خداوند جمعیت نافرمان‌بردار را هدایت نمی‌کند

در ایه مذکور صراحتاً آمده که باید محبت خدا را بر هر محبتی مقدم
بدارید تا سعادت‌مند بشوید والا اگر محبت خانواده و ثروت و امثال آن
نزد شما از خدا مهم‌تر است به سعادت نمی‌رسید. و در آخرت جایگاه
شما جهنم خواهد بود...

این تذکر خداوند از مهم‌ترین تذکرهاست و سعادت انسان به عمل به
این تذکر است. اینکه نباید چیزی در نزد انسان مهم‌تر از خدا باشد.
وقتی پیامبر اکرم(ع) به مردم مکه خبر داد که از طرف خداوند بعنوان
پیامبر انتخاب شده است و عده‌ای به او پیوستند. بزرگان قریش احساس
خطر کردند لذا نزد ابوطالب عموی پیامبر(ص) آمدند و گفتند اگر برادر
زاده‌ات دست از پیامبری بردارد ما او را پادشاه خود می‌کنیم و بهترین
دخترانمان را به او می‌دهیم و... ابوطالب نزد پیامبر خدا(ص) آمد و حرف
انان را نقل کرد.

پیامبر خدا(ص) به ابوطالب فرمود: «ای عمو! سوگند به خدا، اگر خورشید
را در دست راستم، و ماه را در دست چپم بگذارند تا این کار را رها کنم،

آن را تا بدان جا که یا خداوند، این دین را پیروز کند و یا من در این راه
کشته شوم، رها نخواهم کرد...

اری پیامبر خدا(ص) از همه لذت‌های دنیوی گذشت و خداوند را بر همه
چیز ترجیح داد.

ماهم که پیروان ان حضرت هستیم باید اینچنین باشیم. و خداوند متعال
«را بر هر چیزی ترجیح دهیم».

در این کتاب پیرامون ایه مذکور و این بحث حیاتی مطالب متنوعی آورده
شده است.

تابستان 1404. کرمانشاه

ایا خدا در نزد ما از هر چیزی مهم تر است؟

در زندگی ما گاهی زمانی میاد که ما سر دوراهی گیر می کنیم که خدا رو انتخاب کنیم یا خانواده رو.خدا رو انتخاب کنیم یا ثروت و اموال رو.خدا رو انتخاب کنیم یا پُست و ریاست رو؟و....

یکی از کسانی که موفق شد تمام ثروت‌های عظیمی که میتوانست مال او باشد را کنار بزند و خدا رو انتخاب کند **شهید ادواردو انیلی** است...

ادواردو تنها پسر و وارث «جیانی آنیلی» بود که مالک شرکت سرمایه گذاری «اکسور» بود که این شرکت مالک کارخانه های خودروسازی فیات و فراری و مازراتی و آلفا رومئو و لانچیا و ایویکو بود و مالک شرکت های بزرگ و معروف در صنعت ساختمان سازی و راه سازی و بالگردسازی و طراحی مد و لباس بود و البته چند کارخانه بزرگ تولید قطعات صنعتی و چند بانک خصوصی و چند شرکت تولید لوازم پزشکی و...هم داشت..خلاصه وضعیتی بود که ادواردو به عنوان وارث این

امپراتوری مالی، میلیارد در نبود؛ بلکه سوپرمولتی میلیارد در بود؛ در آمد
سالانه خانواده آنیلی که «خانواده سلطنتی» ایتالیا لقب دارد در سال
۲۰۰۰ حدود ۶۰ تا ۸۰ میلیارد دلار برآورد می شود

ادواردو از جوانی دنبال ادبیات و مذهب و عرفان و حقیقت بود و معلوم
است که خیلی زود هم مسلمان شد؛ «در نیویورک که بودم یک روز در
کتابخانه...چشمم افتاد به قرآن. کنجکاو شدم که ببینم در قرآن چه
چیزی آمده است. آن را برداشتم و شروع کردم به ورق زدن و آیاتش
را به انگلیسی خواندم. احساس کردم که این کلمات، کلمات نورانی است
و نمی تواند گفته بشر باشد. خیلی تحت تأثیر قرار گرفتم، آن را امانت
گرفتم و بیشتر مطالعه کردم و احساس کردم که آن را می فهمم و قبول
دارم» بعد هم خیلی زود شیعه شد و نامش شد مهدی

ادواردو در ایران چه می کرد؟

ادواردو چند بار به ایران آمد و خب جاهایی هم رفت؛ رفت به دیدار امام خمینی (ره) و پیشانی اش را امام (ره) بوسیدند و با آیت الله خامنه ای هم دیدار کرد و به زیارت امام رضا (ع) هم رفت. نماز جمعه هم رفت؛ سال ۱۳۶۰ بود. ادواردو انقلاب ایران را ستایش می کرد و پر از شور و احساس بود و پس از دیدار با امام (ره) نوشت: «به نام خدای بخشنده مهربان. یک شهروند از ایتالیا امروز به دیدار امام خمینی آمد. او برای ادای احترام به جمهوری اسلامی و شیعیان آمده است. او از بابت آنچه که انقلاب در پیشرفت هدف به نام خدا روی زمین در این عصر انجام داد».

!از قضای روزگار

معلوم است ادواردو با ظلم، هر جایی که اتفاق می افتاد و با صهیونیست ها سر سازش نداشت و از حقوق فلسطینی ها دفاع می کرد و از اسلام و تشیع دفاع می کرد. برخی اطرافیان هم به او هشدار می دادند که مراقب صهیونیست ها باشد، ولی ادواردو چشمش را به روی حقیقتی که

دیده بود، نمی بست. این طوری شد که وقتی رسانه ها خبر دادند که **پیکرش زیر یک پل پیدا شده** و علت درگذشتش خودکشی و سقوط از ارتفاع ۸۰ متری بوده، خیلی ها باور نکردند. به ویژه آنکه خواهر زاده ادواردو که وارث و مدیر اموال و ثروت خانواده آنیلی شده بود «جان الکان» بود که یهودی بود و از قضای روزگار پدر و پدربزرگش از صهیونیست های فعال و مشهور دوران بودند...

اری این جوان جزو اولیاء خدا بود که همه لذتهای دنیا را کنار زد و خداوند متعال را انتخاب کرد. و یقیناً خداوند مهربان هم پاداش عظیمی به ایشان کرامت خواهد کرد....

حرف خدا رو گوش کنم یا حرف شوهر رو؟

خانمی می گفت شوهرم میگه دوستانم میان خونه تو روسری سر نکن! گفتم گوش به حرف شوهرت نده و حتما حجابت رو رعایت کن....

خانمی می گفت شوهرم میگه ماه رمضان روزه بگیر. گفتم حتما روزه ات رو بگیر. در واجب و حرام باید گوش به حرف خدا بدی نه شوهر....

پسری می گفت پدرم میگه نماز نخون!

دختری می گفت مادرم میگه حجاب سر نکن

اینها موارد فراوانی هستند که افراد گیر می کنند و سر دوراهی می موندند که خدا رو انتخاب کنند یا خانواده رو....

حرمت پذیرش دوستی و ولایت پدران کافر

در آیه ۲۳ سوره توبه حرمت پذیرش دوستی و ولایت پدران کافر بر

خود اشاره شده است:

ياايها الذين ءامنوا لا تتخذوا ءاباءكم... اولياء ان استحبوا الكفر على «

الايمان ومن يتولهم منكم فاولئك هم الظالمون؛

ای کسانی که ایمان آورده‌اید اگر پدرانتان و برادرانتان کفر را بر ایمان

ترجیح دهند (آنان را) به دوستی بگیرید و هر کس از میان شما آنان را

به دوستی گیرد آنان همان ستمکارانند...

در آیه ۲۲ سوره مجادله به حرمت دوستی با برادران کافر اشاره شده

است:

لا تجد قوما يؤمنون بالله واليوم الآخر يوادون من حاد الله ورسوله و لو

كانوا ءاباءهم...؛ قومی را نیابی که به خدا و روز بازپسین ایمان داشته

باشند (و) کسانی را که با خدا و رسولش مخالفت کرده‌اند هر چند پدران‌شان یا پسران‌شان یا برادران‌شان یا عشیره آنان باشند دوست ندارند در دل اینهاست که (خدا) ایمان را نوشته و آنها را با روحی از جانب خود تایید کرده است و آنان را به بهشت‌هایی که از زیر (درختان) آن جوی‌هایی روان است در می‌آورد همیشه در آنجا ماندگارند خدا از ایشان خشنود و آنها از او خشنودند اینانند حزب خدا آری حزب خداست که
»رستگارانند

در این ایه به مؤمنان هشدار می‌دهد که جمع میان "محبت خدا" و "محبت دشمنان خدا" در یک دل ممکن نیست، و باید از میان این دو یکی را برگزینند، اگر راستی مؤمنند باید از دوستی دشمنان خدا بپرهیزند و الا ادعای مسلمانی نکنند می‌فرماید: "هیچ گروهی را که ایمان به خدا و روز قیامت دارد نمی‌یابی که با دشمنان خدا و رسولش دوستی کنند، هر چند پدران یا فرزندان یا برادران یا خویشاوندان آنها باشند" (لا تجد قوما يؤمنون بالله و اليوم الآخر يوادون من حاد الله و
(رسوله و لو كانوا آباءهم او ابناءهم او اخوانهم او عشيرتهم

گاه دیده میشد در جنگهای صدر اسلام در صف مخالف جمعی از بستگان
و خویشاوندان مسلمین بودند، ولی چون خطشان را از خط الهی جدا

کرده، و به صفوف دشمنان حق پیوسته بودند، با آنها پیکار کردند، و
حتی جمعی از آنها را کشتند.

در صدر اسلام در جنگهای با کفار گاه دیده می شد که پدر در لشکر کفر
و پسر در لشکر اسلام باهم می جنگند.

رئیس منافقین عبدالله بن ابی، پسری داشت حزب اللهی!

وقتی رئیس منافقین گفت نمیذاریم پیامبر وارد شهر شود این پسر رفت
در خانه باباش ایستاد و وقتی رئیس منافقین خواست داخل خانه شود
این پسرش نداشت. پدر هرچقدر تلاش کرد نتوانست وارد خانه اش
بشود تا ناچار رئیس منافقین از پیامبر خواست به پسرش دستور دهد
مانع داخل شدن رئیس منافقین نشود و پسر اینجا بود که بابا را رها کرد
و گذاشت داخل خانه بشود....

در این داستان می بینیم که پسر، خدا را بر پدر ترجیح داد....

علمایی بودند که وقتی متوجه شدند فرزند آنها منافق یا ضد انقلاب است دیگر محبت را از آن فرزند قطع کردند و مانند یک دشمن با او برخورد کردند....

روز شکر آیت الله جنتی

محمد حسین جنتی فرزند آیت الله جنتی نیز از نمونه هایی بود که در اوایل انقلاب در جریان یک درگیری کشته شد. روایت است که می گوید آیت الله جنتی نذر کرده بوده که اگر پسرش حسین جنتی که فراری است و روند انقلاب را قبول ندارد دستگیر یا اعدام شود 40 روز روزه شکر بگیرد. او قبل از انقلاب به دلیل ارتباطش با سازمان مجاهدین خلق دستگیر و محکوم به حبس ابد شد. در آبان سال 57 از زندان آزاد شد و پس از اعلام جنگ مسلحانه مجاهدین خلق علیه جمهوری اسلامی به حمایت از سازمان مجاهدین خلق برخاست و فعالیت خود را شدت بخشید. مدتی به همراه همسرش به زندگی مخفی روی آورد. در پاییز

1360 خانه او به محاصره در آمد، پس از درگیری، حسین خود را از پنجره ساختمان به پائین پرت کرد تا فرار کند، اما کشته شد. همسر وی که برای خرید بیرون رفته بود، هنگام بازگشت به وضعیت محل، مشکوک شده و از آنجا می‌گریزد

آیه الله حسنی امام جمعه ارومیه

آیت الله حسنی امام جمعه ارومیه در خاطراتش درباره فرزند بزرگش رشید که به گروههای منحرف ملحق شده بود می نویسد: "جایش را شناسایی کردیم. در کمیته انقلاب تهران با آیت الله مهدوی کنی تماس گرفتم و گفتم: یک موردی هست، چند نفر مسلح بفرستد. نگفتم پسرم است..... گفتم اگر مقاومت یا فرار کند، بزنید، نذارید فرار کند و اگر هم تسلیم شد، دستگیر کنید و به کمیته تحویل بدهید. آنها رفتند و او را دستگیر کردند."

او ادامه می دهد: "رشید را بعد برای بازجویی و محاکمه به تبریز انتقال دادند. او چون محل فعالیت هایش آذربایجان بود در این شهر محاکمه و «...به اعدام محکوم شد و بلافاصله حکم اجرا گردید

آیت الله حسنی می نویسد: « من در مورد انقلاب با هیچ شخصی ولو پسرم باشد، شوخی ندارم و با هیچ احدی در این مورد عقد اخوتی هم

نبسته‌ام. هنوز هم اگر یکی از فرزندانم بر ضدانقلاب و رهبری خدای
ناکرده فعالیت کند، همان کاری را خواهم کرد که با رشید کردم

یکی از فرزندان آیت الله خزعلی، به نام مهدی خزعلی از فعالان فتنه سال 1388 بود که آیت الله خزعلی 28 خردادماه 1388 بیانیه‌ای را مبنی بر اعلام برائت از مواضع فرزندش، مهدی خزعلی منتشر کرد.

آیت الله خزعلی در بخشی از این بیانیه نوشته بود: «مدت مدیدی است پسر مهدی خزعلی از راه مستقیم منحرف شده درست در خط مقابل قرار گرفته هر چه نصیحت می‌کنم و برای هدایتش متوسل به اولیای خدا می‌شوم اثر نمی‌کند. با بعضی از علمای بزرگ صحبت کردم، فرمود دست نگه دار شاید به راه بیاید. دیگر کاسه صبرم لبریز شده، دیگر با او صحبت نمی‌کنم و حرف‌های نامناسب او را بر نمی‌تابم.

ملت انقلابی عزیز همیشه در صحنه ما بدانند او از ما جدا هست و هر چه از من نقل کند، نپذیرند. با من ارتباطی ندارد ولی الان هم دعا می‌کنم خداوند به او توفیق دهد که از راه انحرافی که پیش گرفته است برگردد

و گرنه خداوند مقتدر، اسلام و انقلاب و امام و رهبر و رئیس جمهور و
مسلمین عزیز را از شر او مصون و محفوظ بفرماید

بعضی از امامزاده ها ادمای خیلی بدی بودند لذا امام معصوم(ع) از این
فرزند اعلام برائت و بیزاری می جستند.

جعفر کذاب

وی فرزند امام هادی(ع) می باشد و از افراد منحرف و گمراهی بود که
نهایت اذیت و آزار را هم به امام هادی(ع) رسانیده و هم برادرش امام
حسن عسکری (ع) را اذیت می کرد.
نقل است وقتی به دنیا آمد امام هادی(ع) بجای خوشحالی، ناراحت بودند و
فرمودند عده ای از مردم بدست این بچه گمراه میشوند.

جعفر به حب مقام و دنیا پرستی معروف بود. اکثر عمر را با افراد پست
واشخاص بی بند و بار و هوسباز و عیاش می گذراند. در ظاهر وا نمود می

کرد امامت امام حسن عسکری(ع) را قبول دارد ولی بعد از وفات امام حسن عسکری(ع) ادعای امامت کرد و مردم را به اطاعت از خود فرا خواند او خواست به جنازه ای امام عسکری(ع) نماز بخواند حضرت مهدی علیه السلام با این که کودک بود او را منع نموده خود نماز امام را خواند.

امام سجاد (ع) از پدرش و او از جدش رسول خدا (ص) نقل کرد: «هنگامیکه فرزند محمد بن علی بن الحسین متولد شود(امام جعفر صادق) اسم او را صادق بگذارید؛ زیرا به زودی در میان فرزندان زادگان او شخصی به همین نام متولد می شود که به ناحق ادعای امامت می کندو «جعفر کذاب» نامیده می شود در روایت دیگر پس از بیان مطالب فوق چنین آمده است: امام سجاد گریه شدیدی کرد سپس فرمود: گویی جعفر کذاب را می نگرم که طاغوت عصرش او را مامور

جستجوی ولی خدا {حضرت مهدی} نموده است او به جستجو می پردازد و به سبب جهل به ولادت حضرت مهدی (ع) خود را وکیل برادرش بر حرم او وانمود می کند، در حالیکه حریص به قتل ولی خدا

{حضرت مهدی} در صورت یافتن او است؛ به طمع این که میراث پدرش
را تصاحب کند

ابراهیم بن موسی الکاظم(ع)

ابراهیم پسر امام کاظم(ع) برادر حضرت رضاء علیه السلام بود که فریب افراد مرموزی را خورد و با اینکه امام کاظم(ع) از دنیا رفته بودمی گفت: امام هفتم زنده است!

وقتی امام رضاء علیه السلام این حرف را شنید فرمود: «موسی بن جعفر از دنیا رفت چنانکه پیامبر از دنیا رفت» امام رضا(ع) افزود: با اینکه هزار دینار بدهکاری او را داده ام ، باز چنین ادعای می کند، شنیده اید که یوسف از برادرانش چه کشید! من هم از برادرانم چنین رنج می برم...

عبد الله افطح

عبد الله افطح (کف پایش صاف بوده) فرزند بزرگ امام صادق (ع) بود و بعد شهادت امام ششم به ناحق ادعای امامت کرد و موسس گروه فطحیه گردید، امام صادق علیه السلام به فرزندش امام موسی بن جعفر (ع) فرمود : برادرت عبد الله به جای من می نشیند و ادعای امامت می کند با او نزاع مکن زیرا او اول کسی است که به من می پیوندد. او پس از هفتاد روز از دنیا رفت...

زید بر امام علیه السلام سلام کرد اما حضرت جواب او را نداد...

وقتی امام رضا علیه السلام در مجلس مأمون حضور داشت زید بن موسی بن جعفر بر مأمون وارد شد و مأمون او را مورد احترام و اکرام قرار داد، آنگاه زید بر امام علیه السلام سلام کرد اما حضرت جواب او را نداد. زید

گفت: من پسر پدر شما هستم و شما جواب سلام مرا نمی‌دهی؟

امام علیه السلام فرمود: تو برادر من هستی مادامی که از خدا اطاعت کنی پس وقتی خداوند را معصیت کنی برادری بین من و تو نخواهد بود.^۲

^۲. بحار الانوار، ج 49، ص 100

یکی از عواملی که بعضی افراد دستورات خدا رو کنار می گذارند تنبلی
در اجرای تکالیف شرعی است. به یک نمونه اشاره میشود:

سلام

سوالی که یکی از بچه ها راجع به نماز پرسید باعث شد منم پیام و اینجا
! به خاطر دردسر هاش نماز نمیخونم سوالم رو مطرح کنم،

: یعنی

من متاهلم و اکثرا وقتی حموم کردم بعدش با همسرم رابطه برقرار
یعنی من مدام باید برم حموم ! یه بار واسه میکنیم پس غسل لازم میشم،
هفته ای چهار پنج بار رابطه داریم بعدشم شوهرم یه بار واسه غسلش،
واسه منی که بچه ی میشه حدودا هفته ای هشت تا ده بار حموم،
بعد تازه میرم حموم یادم میوفته لاکم رو پاک کوچیک دارم سخته خب،
. یا هم کلا لاک نزنم مدام باید استون دستم باشه، نکردم،

با وجود علاقه ی شدیدم به کاشت ناخن (چون ناخنم رو نمیتونم بلند
نگه دارم به خاطر استرس و کندنش یا حالا نرمی و ضربه پذیر بودن
ناخنم) اما کاشت نمیکنم چون انگار مراجع گفتن اگر مجبور نباشی

یا اگر بشه برداشت پس غسل جبیره قبول نیست وضوت قبول نیست،

یا میگن مگر به درخواست شوهر اگر تاکید داشته باشه که من شوهرم زیاد سخت نمیگیره میگه دوست دارم ناخن بلند باشه اما زور چرا اسلام مخالف دل از لاکم بکنم، حالا من دل از کاشتم بکنم، نمیگه، خب من ناخن زن باید با ناخن مرد تفاوت داشته باشه یا نه، !زیباییه؟ وقتی دستم لاک زدم مسلما از دید شوهرم زیباتره و دلش رو بیشتر . حالا اگه بلند باشه که دیگه چه بهتر میبرم،

وای برام خیلی سخته تا اینا هم به کنار آخه سه بار در روز وضو؟، ترجیح میدم برم دوش بگیرم اما این آرنجم رو خیس کنم بدم میاد، فورا حوله دسته خشک کنم هر چند شنیدم جوری خیس نشم ، مستحبه بذاری خودش خشک بشه اما همین که با حوله هم سریع خشک بعد هم من کرم مرطوب کننده گرون میخرم واسه پوستم .کنم بدم میاد نگین ارزون ۲۴ ساعته حالا هی باید بشورمش! خب تموم میشه کرمم ، . بخر که نمیشه ، حتما این واسه پوستم مناسبه

میرسیم به لباس؛

حالا یه بار میرم حموم، من تقریبا هر روز جنم خب، ،! اول که حوله لاک زدم نشده غل درست بکنم یا پریودم کلا نجسم، این حوله ی گنده

لباسامم که ، ! اینجوری که همیشه نجسه و باید تو لباسشویی باشه مه
. همیشه نجسن اگه اینجور باشه

ای بابا خدا راضیه به درخواست شوهرم جواب ندم که نجس نشم؟
اینا باعث شده من دیگه کلافه شدم همین الانشم، ، ... ای بابا ...
. حوصله ی نماز خوندن رو نداشته باشم

در هر حالتی بشه وقتش که شد دو کاش میشد این قدر سخت نبود،
رکت نماز بخونی و تمام، آخه منی که هر روز حمومم وضو میخوام
این ماله اون زمانی بود که مردم جاهل کثیف بودن خودشون رو چیکار؟
. مال زمانی بود که لاک و کاشت نبود نمیشستن ،

این خانم براحتی نماز رو کنار گذاشته بخاطر زحمت غسل و امثال ان.
در حالی که خدا در قران بارها اعلام کرده که من نمی خواهم شما دچار
زحمت و مشکل شوید. پس برای این خانم هم راه حل هست. هر وقت
دچار اذیت شد. تیمم کند اونم روی موزاییک و دیوار گچی و گلی و
بعد هم خود غسل بعد جنابت باعث پاکی بدن میشود و انسان را از
رجس و پلیدی دور می کند و...

گاه ثروت و مال دنیا انسان را از خدا دور می کند....

چقدر افراد ثروتمند برای اینکه این ثروت را جمع کنند صدها کار خلاف کردند و گناهان زیادی انجام دادند تا پولدار شدند. در حالی که اگر به مال کم قانع بودند خدا رو از دست نمی دادند....مانند قارون که اول مومن بود ولی وقتی ثروت افسانه ای پیدا کرد دیگر مقابل خدا ایستاد و کافر شد....

داستان ثعلبه

ثعلبه بن حاطب که یکی از انصار بود به رسول خدا(ص) عرض کرده بود یا رسول الله! از خدا بخواه مال دنیائی به من روزی کند. حضرت فرمود: ای ثعلبه مال اندکی که از عهده شکرش بر آئی بهتر است از مال فراوانی که نتوانی شکرش را بجای آری، مگر مسلمانها که تو یکی ازایشانی نباید به رسول خدا(ص) تاسی بجویند، و مگر خدا نفرموده: لکم فی رسول الله اسوة حسنة پس چرا چنین تقاضائی می کنی؟ با اینکه من به آن خدائی که جانم بدست قدرت او است اگر بخواهم این کوهها برایم طلا و نقره شود می شود و لیکن نمی خواهم

بعد از چند روز دیگر آمد و عرض کرد: یا رسول الله! از خدا بخواه
مرامال دنیائی روزی بفرماید، و به آن خدائی که تو را به حق مبعوث
فرموده اگر به من روزی کند من حق همه صاحبان حق را می
پردازم. حضرت عرض کرد: بارالها! ثعلبه را مالی روزی فرما. ثعلبه
گوسفندی خرید و زاد ولد آن بسیار شد به حدی که مدینه برای چرانیدن
آنها تنگ آمد و مجبور شد گوسفندان خود را بیرون برده در بیابانی از
بیابانهای مدینه جای دهد و بچراند، و همچنان روبه زیادی می رفت و او
از مدینه دور می شد و به همین جهت از نماز جمعه و جماعت باز ماند.

رسول خدا(ص) کارشناسی فرستاد تا گوسفندانش را شمرده، زکاتش را
بگیرد، ثعلبه قبول نکرد و بخل ورزید و گفت: این زکات در حقیقت
همان باج دادن است. رسول خدا(ص) فرمود: وای بر ثعلبه! وای بر ثعلبه!..
وایات 75 سوره توبه درباره او نازل شد: ((بعضی از آنان با خدا پیمان
بستند، اگر خدا از کرم خود به ما مالی عنایت کند، حتما صدقه و زکات
داده از نیکوکاران خواهیم شد، ولی همین که از لطف خویش به ایشان
عطا کرد، بخل ورزیدند و از دین اعراض نمودند. به خاطر این پیمان

شکنی و دروغ گویی نفاق در قلب آنان تا روز قیامت جایگزین شد))
ثعلبه نتوانست از عهده آزمایش بر آید، دنیا را با بدبختی وداع نمود.^۳
در این داستان متوجه شدیم که آقای ثعلبه دنیا را بر خدا ترجیح داد لذا
بدبخت شد و داستانش مایه عبرت دیگران گردید.

داستان سعد

سعد و پیامبر علیه السلام

مردی از پیروان پیامبر علیه السلام به نام (سعد) بسیار مستمند بود و جزء (اصحاب صفه) محسوب می شد ، و تمام نمازهای شبانه روزی را . پشت سر پیامبر صلی الله علیه و آله می گذارد

پیامبر صلی الله علیه و آله از فقر سعد متاثر بود ، روزی به او وعده داد اگر مالی بدستم بیاید ترا بی نیاز می کنم . مدتی گذشت اتفاقا چیزی به دست نیامد ، و افسردگی پیامبر صلی الله علیه و آله بر وضع مادی سعد بیشتر شد . در این هنگام جبریل نازل شد و دو درهم با خود آورد و عرض کرد : خداوند می فرماید : ما از اندوه تو به واسطه فقر سعد آگاهیم ، اگر می خواهی از این حال خارج شود دو درهم را به او بده و . بگو خرید و فروش کند

پیامبر صلی الله علیه و آله دو درهم را گرفت ؛ وقتی برای نماز ظهر از منزل خارج شد ، سعد را مشاهده کرد که به انتظار ایشان بر در یکی از . حجرات مسجد ایستاده است

فرمود : می توانی تجارت کنی ؟ عرض کرد : سوگند به خدا که سرمایه ندارم ؛ پیامبر صلی الله علیه و آله دو درهم را به او داد و فرمود : سرمایه خود کن و به خرید و فروش مشغول شو .

سعد) پول را گرفت و برای انجام نماز به مسجد رفت و بعد از نماز ظهر (و عصر به طلب روزی مشغول شد .

خداوند برکتی به او داد که هر چه را به یک درهم می خرید دو درهم می فروخت ؛ کم کم وضع مالی او رو به افزایش گذاشت ، به طوری که بر در مسجد دکانی گرفت و کالای خود را آنجا می فروخت .

چون تجارتش بالا گرفت ، کارش از نظر عبادی به جایی رسید که بلال اذان می گفت : او خود را برای نماز آماده نمی کرد با اینکه قبلا پیش از اذان مهیای نماز می شد .

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : سعد دنیا ترا مشغول کرده و از نماز باز داشته است ، می گفت : چه کنم اموال خود را بگذارم ضایع می شود ، می خواهم پول جنس فروخته را بگیرم و از دیگری متاعی خریدم جنس را تحویل بگیرم و قیمتش را بدهم .

پیامبر صلی الله علیه و آله از مشاهده اشتغال سعد به ثروت و بازماندنش از بندگی افسرده گشت ، جبرئیل نازل شد و عرض کرد : خداوند می فرماید : از افسردگی تو اطلاع یافتیم ، کدام حال را برای سعد می پسندی ؟

پیامبر صلی الله علیه و آله گفت : حال قبلی برایش بهتر بوده ، جبرئیل هم گفت : آری علاقه به دنیا انسان را از یاد آخرت غافل می کند؛ حال دو درهمی که به او دادی از او پس بگیر . پیامبر صلی الله علیه و آله نزد سعد آمده و فرمود : دو درهمی که به تو داده ام بر نمی گردانی ؟

عرض کرد : دویست درهم خواسته باشید می دهم ، فرمود : نه همان دو درهمی که گرفتی بده سعد پول را تقدیم پیامبر صلی الله علیه و آله کرد . چیزی از زمان نگذشت که وضع مادی او به حال اول برگشت.^۴

در این داستان هم متوجه شدیم که نزدیک بود سعد مانند ثعلبه بدبخت شود بخاطر اینکه دنیا را داشت بر آخرت ترجیح می داد ولی رسول خدا(ص) دست او را گرفت و نجاتش داد.

صاحبان عقل هیچگاه خدا را با چیز دیگری معامله نمی کردند و نمی کنند...

پیشنهادهای فریبنده شاه به نواب صفوی

دکتر سید حسن امامی «پس از بازگشت نواب صفوی از مصر به ملاقات «رهبر فداییان رفت و گفت: «علیحضرت برای تجلیل از مقام فضل و کمال آقای نواب صفوی، نیابت تولیت آستان قدس رضوی را به ایشان تفویض می کنند و اختیار می دهند که آقای نواب صفوی در آمد آنجا را با نظر خود به مصارف شرعیه برسانند و از حمایت کامل اعلیحضرت برخوردار باشند، مشروط بر اینکه در کار سیاست مملکت هیچ مداخله ای نداشته باشند».

چهره نواب از خشم سرخ شد، با ناراحتی و عصبانیت به پیک شاه گفت: «پسرعمو، اینکه به شما می گویم، مکلف هستید که عیناً به این سگ پهلوی برسانید، به او بگویید که تو می خواهی مرا با دادن پست و مقام و پول فریب بدهی و خودت آزادانه، هر کاری که می خواهی با دین خدا و مملکت اسلام، انجام دهی، این محال است . من یا تو را می کشم و به

جهنم می فرستمت و خود به بهشت می روم و یا تو مرا می کشی و با این
جنایتت باز هم به جهنم رفته و من در بهشت در آغوش اجدادم جای
می گیرم. ولی در هر حال تا من زنده هستم امکان ندارد ساکت باشم و
بگذارم تو هر کار که می خواهی انجام دهی.» دکتر سید حسن امامی پس
. از مذاکره با نواب ناامید به نزد شاه بازگشت

حکایت گریه عجیب سلمان فارسی هنگام مرگ

زهد سلمان بین همه اصحاب زبانزد بود. سعد بن ابی وقاص می گوید در مرض فوت سلمان از وی عیادت کردم. دیدم سلمان می گرید. پرسیدم: چرا گریه می کنی؟ سلمان گفت: از ترس مرگ یا علاقه به دنیا گریه نمی کنم، بلکه می بینم اطرافم اشیای زیادی از مال دنیا است. سعد می گوید: دقت کردم دیدم یک کاسه و آفتابه و طشت بیشتر در خانه نیست!^۵

^۵ بحار ج ۲۲، ص ۳۸۱

گنجی که حضرت عیسی(ع) پیدا کرد...

حضرت عیسی وقتی وارد شهری شد به حواریون گفت من در این شهر گنجی سراغ دارم که به سوی آن می روم. حضرت وارد شهر شد و پسرک یتیم خارکشی را مورد تفقد و عنایت قرار داد آنچنانکه در عرض سه روز آن پسر از حضيض خارکشی به اوج پادشاهی آن شهر رسید . در پایان روز سوم که حضرت عیسی (ع) برای خدا حافظی نزد آن تازه پادشاه رفت او از تخت پادشاهی پایین آمد و به عیسی (ع) عرض کرد : پرسشی برایم پیش آمده که خواب و راحت را از من گرفته است ؟ گفت : در این اندیشه ام تو که قادری در عرض سه روز مرا از حضيض خارکشی به اوج پادشاهی برسانی چرا خود به آن جامه های کهنه قناعت کرده ای و خدم و حشمی نداری ؟

حضرت فرمود : فرزندم این نیت های فانی دنیوی در نظر کسی ارزش دارد که از لذت های جاودان اخروی بیخبر باشد کسی پادشاهی ظاهری را اختیار می کند که لذت پادشاهی معنوی را نچشیده باشد

همان کسی که تو اکنون به جای او بر این تخت پادشاهی نشسته ای اینک زیر خاک خفته است و کسی از او یاد نمی کند . پس همین یک مورد برای عبرت گرفتن کافی است. دولتی که به مذلت و فراموش شدن می انجامد به چه کار می آید ؟

هنگامیکه سخنان حضرت عیسی(ع) به پایان رسید پادشاه جوان دوباره دست به دامان ایشان شد و گفت ای بزرگوار آنچه را گفתי فهمیدم و شبهه ام زدوده شد ولی پرسش و ابهام محکم تری برایم پیش آمد . عیسی (ع) فرمود : چه پرسشی عرض کرد با اطمینانی که نسبت به شما دارم گمان ندارم که در آشنایی با کسی خیانت کنی و آنچه را حق نصیحت و نیکو خواهی او باشد فرو گذاری . شما که بر من و مادرم منت گذاشتی و به خانه ما آمدی سزاوار نبود چیزی را که اصیل و باقی است از من دریغ ورزی و مرا در رسیدن به امر فانی و ناچیز یاری رسانید و از سلطنت جاوید و لذت حقیقی محروم گردانید

عیسی (ع) فرمود : می خواستم تو را بیازمایم و ببینم آیا شایسته آن مرتبه های عالی هستی یا نه ؟ و آیا پس از ادراک این همه لذتهای فانی برای ادراک لذتهای باقی آنها را ترک می کنی یا نه ؟

اکنون اگر اینها را ترک کنی هم پاداش بزرگ نصیب تو خواهد شد و هم حجتی خواهد بود برای آنان که زخارف باطل دنیا را مانع سعادت کامل . آخرت می دانند

جوان با شنیدن این سخنان جامه های زیبا و زیور های گرانبها را به دور افکند از تخت پادشاهی پایین آمد و در راه دستیابی به پادشاهی معنوی گام نهاد. عیسی بن مریم (ع) او را نزد حواریون آورد و گفت : آن گنجی که من در پی آن بودم این در یتیم است در عرض سه روز او را از خوارکشی به پادشاهی رساندم ولی او به همه آن مقامهای ظاهری پشت . پا زد و در راه اطاعت از من گام نهاد

هنگامیکه سخنان حضرت عیسی(ع) به پایان رسید پادشاه جوان دوباره دست به دامان ایشان شد و گفت ای بزرگوار آنچه را گفתי فهمیدم و

شبهه ام زدوده شد ولی پرسش و ابهام محکم تری برایم پیش آمد .
عیسی (ع) فرمود : چه پرسشی عرض کرد با اطمینانی که نسبت به شما دارم گمان ندارم که در آشنایی با کسی خیانت کنی و آنچه را حق نصیحت و نیکو خواهی او باشد فرو گذاری . شما که بر من و مادرم منت گذاشتی و به خانه ما آمدی سزاوار نبود چیزی را که اصیل و باقی است از من دریغ ورزی و مرا در رسیدن به امر فانی و ناچیز یاری رسانید و از .سلطنت جاوید و لذت حقیقی محروم گردانید

عیسی (ع) فرمود : می خواستم تو را بیازمایم و بینم آیا شایسته آن مرتبه های عالی هستی یا نه ؟ و آیا پس از ادراک این همه لذتهای فانی برای ادراک لذتهای باقی آنها را ترک می کنی یا نه ؟

اکنون اگر اینها را ترک کنی هم پاداش بزرگ نصیب تو خواهد شد و هم حجتی خواهد بود برای آنان که زخارف باطل دنیا را مانع سعادت کامل .آخرت می دانند

جوان با شنیدن این سخنان جامه های زیبا و زیور های گرانبها را به دور
افکند از تخت پادشاهی پایین آمد و در راه دستیابی به پادشاهی معنوی
گام نهاد. عیسی بن مریم (ع) او را نزد حواریون آورد و گفت : آن
گنجی که من در پی آن بودم این در یتیم است در عرض سه روز او را از
خوارکشی به پادشاهی رساندم ولی او به همه آن مقامهای ظاهری پشت
. پا زد و در راه اطاعت از من گام نهاد

این جوان خدا رو انتخاب کرد و از پادشاهی و لذت های جنسی و غیره
چشم پوشی نمود....

گاه عشق مجازی و عشق به یک زن یا یک مرد باعث میشود خدا رو از دست بدهد....

داستانهای زیادی است از مردانی که مومن بودند ولی بخاطر علاقه به یک زن ، نافرمانی خدا رو کردند....

یا زنانی که مومن بودند ولی بخاطر ازدواج با مرد مورد علاقه اش از خدا دست کشیدند...

در این مورد داستانهای زیادی وجود دارد . در موردی مومنی عاشق دختر کافری میشود و دختر شرط قبولی ازدواج را آتش زدن قرآن و خوردن و شراب و پرستش بت قرار می دهد و متأسفانه اون مرد اینهارا بخاطر رسیدن به عشقش قبول می کند و انجام می دهد....